

ماهنامه کافئین بوکلی

شماره ۱۹

۶ آبان ۱۴۰۰ / شماره ۱۹
ماهنامه فرهنگی و هنری کافئین بوکلی
اولین ماهنامه فرهنگی و هنری
الکترونیکی در ایران

به یاد فروغ
«مفصله ۵»

معرفی کتاب
(تکلیف)
«مفصله ۳»

به قلم
«مفصله ۲»

داستانک
(رفیق)
«مفصله ۱»

لیله و مجنون
(نواسنگار)
«مفصله ۹»

تکه ای از نمایشنامه
«مفصله ۸»

الهی نامه
«مفصله ۷»

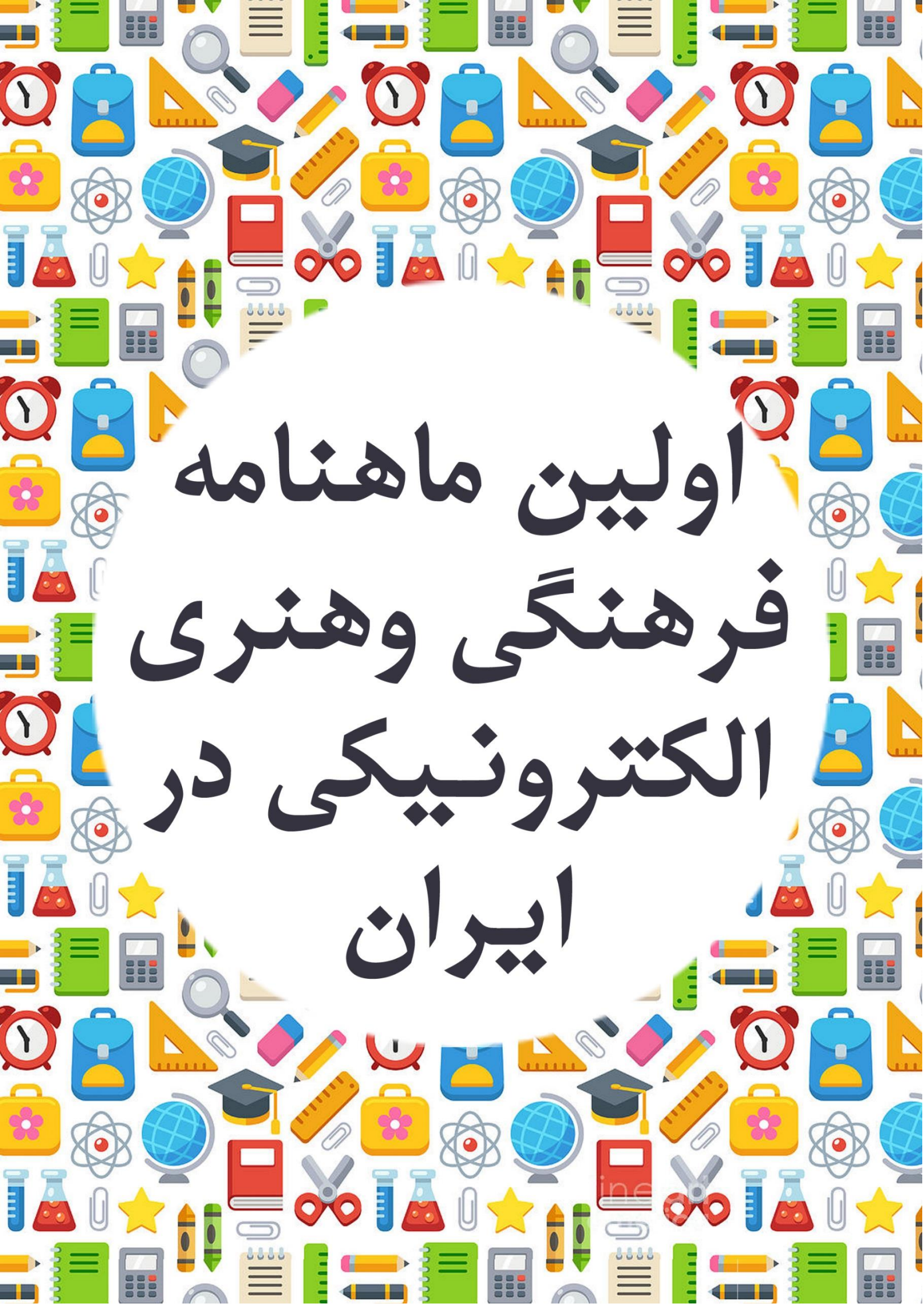
لغت نامه
«مفصله ۶»

از همه جلوتر باش
«مفصله ۱۷»

نویسندگان
«مفصله ۱۵»

سهراب
«مفصله ۱۴»

به کام خیم
«مفصله ۱۳»



اولین ماهنامه فرهنگی و هنری الکترونیکی در ایران



کانال تلگرام: caffeinebookly



اینستاگرام: caffeinebookly



توییت: caffeinebookly



لینکدین: caffeinebookly

گر از این منزل ویران به سوی خانه روم
دگر آن جا که روم عاقل و فرزانه روم
زین سفر گریه سلامت به وطن باز رسم
نذر کردم که هم از راه به میخانه روم
تا بگویم که چه کشف شد از این سیر و سلوک
به در صومعه با بریط و پیمانہ روم
(حضرت حافظ)



رفیق

یک شب کہ باران شدید می بارید، «پرویز شاپور» از «احمد شاملو» پرسید، چرا این قدر عجلہ داری؟!؟!!

شاملو گفت: می ترسم بہ آخرین اتوبوس نرسم.

پرویز شاپور پرسید: من میروسونمت.

شاملو پرسید: مگہ ماشین داری؟؟

شاپور گفت: نہ، اما چتر دارم!!

۱

وبگاہ کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

سال دوم

شماره نوزده

پنج شنبہ
۶ آبان
سال ۱۴۰۰

۲

وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

گفت کہ من یک جورہایی عجیب و
غریب ہستم، شاید ہم برای ہمین
از من فوشش آمدہ و عاشقم شدہ،
و البتہ شاید ہم یک روز بہ ہمین
دلیل از من متنفر شود...

”یگانہ“

نویسنده: آلبر کامو

مکبث نمایشنامہ ای تراژیک اثر ویلیام شکسپیر است. این نمایشنامہ کوتاه ترین تراژدی و یکی از محبوب ترین آثار اوست کہ بنا بہ اعتقاد بسیاری بین سال های ۱۵۹۹ و ۱۶۰۶ میلادی نوشته شده است.

اساس تراژدی مکبث وقایع تاریخی اسکاتلند است، اما شکسپیر موافق ذوق وطبع هنری و ادبی خویش تغییراتی در آن داده و حوادث جنگ ها را بہ ہم آمیخته است.

این نمایشنامہ جاویدان، ماجرای آسیب جسمی و آثار منفی روحی-روانی جاہ طلبی سیاسی و کسانی کہ بہ دنبال نفس قدرت هستند را بہ بہترین شکل نمایش پردازی و دراماتیزه کردہ است.

اولین اجرا از این نمایشنامہ کہ احتمالاً شکسپیر ہم در آن بہ ایفای نقش پرداختہ است؛ بر می گردد بہ آوریل سال ۱۶۱۱ میلادی کہ بنا بہ شرح مکتوب سیمون فورمن در تئاتر جهان واقع در لندن اجرا شدہ است.

اولین نمونہ از این نمایشنامہ در سال ۱۶۲۳ در کتاب مجموعہ آثار نمایشنامہ ای کمدی، تاریخی و تراژدی شکسپیر، در زمان پادشاهی جیمز یکم (انگلستان) بہ چاپ رسید و انتشار یافت. شاه جیمز اول را از حامیان آثار و نوشته های شکسپیر دانستہ اند و بعضی از آثار نمایشنامہ ای شکسپیر در زمان او نوشته شدہ است. اکثر آثار او اما در دورہ سلطنت الیزابت اول تدوین و اجرا شدہ است.

تمامی نمایشنامہ های شکسپیر در مخلوطی از نظم یا شعر و نثر نوشته شدہ است. در نمایشنامہ مکبث فقط چند سطر طنز در بان قصر مکبث و چند جملہ در گفتگوی لیدی مکداف و فرزندش بہ زبان نثر البتہ با آہنگ یا وزن دورنی است و بقیہ نمایشنامہ چہ محاورہ ها و چہ تک گویی ها ہمگی منظوم یعنی بہ شعر با وزن عروضی دہ ہجایی است ہر چند اکثر مصرع ها قافیہ ندارد. بہ اینگونہ ترکیب شعری در ادبیات انگلیسی می گویند. البتہ در نمایشنامہ مکبث گفتگوهای جادوگران بایکدیگر در اوزانی متفاوت از این وزن نوشته شدہ احتمالاً Blank Verse شعر بہ این منظور کہ نشان دہد کہ محیط تخیلی و شخصیت غیر بشری آنها با فضا و شخصیت های نمایشنامہ تفاوت دارد.

پس از گذشت قرن ها، ہنوز شخصیت های اصلی موجود در این نمایشنامہ نظیر مکبث و بانو مکبث، جذاب و درعین حال دستمایہ ساخت آثار اقتباسی سینمایی و تلویزیونی، تئاتر و اپرا و اقتباس ادبی بہ شکل رمان و کمیک بوک بودہ است.

۳۳

وبگاہ کافئین بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافئین بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافئین بوکلے

caffeinebookly

شرحی از داستان «مکبث»

تراژدی شرح زندگی پرحادثه سرداری دلیر و لایق به نام مکبث است. دانکن، پادشاه شریف و مهربان اسکاتلند، او را از میان هواخواهان خودبرمی کشد و به وی لقب و منصب می بخشد، اما مکبث بر اثر تلقین جادوگران و وسوسه نفس و به اغوای زن جاه طلب خویش درشبی که پادشاه مهمان اوست او را در خواب به قتل می رساند و با این قتل جهنمی برای خویش به وجودمی آورد. مکبث از آن پس گرفتار عذاب وجدان می شود، چندانکه هر آهنگی و هر درکوفتنی او را هراسان می کند.

سردار مکبث و سردار بانکو پس از شکست سپاهیان نروژی و در راه بازگشت به اسکاتلند با جادوگران رو به رو می شوند که از آینده خبر می دهند و درحالی که امیر کادور زنده است او را سالار کادور می خوانند و به او می گویند که شاه خواهد شد. ساحران در پاسخ سؤال بانکو می گویند که: فرزندان تو به پادشاهی می رسند. دو سردار غرق در شگفتی از ساحران جدا می شوند. مکبث در راه بازگشت توسط پیک دانکن پادشاه اسکاتلند باخبر می شود که امیر کادور به جرم خیانت به اعدام محکوم شده و ولایت کادور نصیب او شده است و این پیام تکان دهنده درستی پیشگویی ساحران را بر او ثابت می کند. (امیر کادور بعد از شاه و جانشین بالاترین مقام را در کشور دارد) دانکن برای تقدیر از سردار پیروز (مکبث)، به قصر او وارد می شود تا شب را نیز در کاخ او سرکند؛ غافل از آنکه مکبث با وسوسه همسرش لیدی مکبث فرجامین شب زندگی او را تدارک دیده اند. دانکن در خوابگاه به قتل می رسد و دستان مکبث و روان لیدی مکبث به خون ولی نعمتشان که به فروتنی و تواضع مشهور است آلوده می شود. اما این پایان ماجرا نیست و مکبث برای آنکه پیشگویی ساحران محقق نشود قاتلانی را به کشتن فرزندان بانکو می گمارد. بانکو که بو برده است فرزندش فلیانس ممکن است کشته شود، او را فراری می دهد ولی خود به دست همان قاتلان کشته می شود. مالکوم فرزند دانکن نیز می گریزد تا مبادا به قتل برسد و این اقدام بر خشم و خون خواری مکبث می افزاید. هدف بعدی مکداف سالار فایف است که او نیز از اسکاتلند گریخته و به جمع مخالفان مکبث پیوسته است. اما مکبث کاخ مکداف را به آتش می کشد و زن و فرزندان سالار فایف را با قساوت می کشد.

برای مطالعه ی این کتاب

کلیک کنید

بہ یاد فروغ

باز ہم قلبی بہ پایم اوفتاد
باز ہم چشمی بہ رویم خیره شد
باز ہم در گیرودار یک نبرد
عشق من بر قلب سردی چیره شد
باز ہم از چشمہ لبہای من
تشنہ ئی سیراب شد، سیراب شد
باز ہم در بستر آغوش من
رہروی در خواب شد، در خواب شد



وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

سال دوہ

شماره نوزده

پنج شنبہ
۶ آبان
سال ۱۴۰۰



وبگاه کافیئر بوکلے

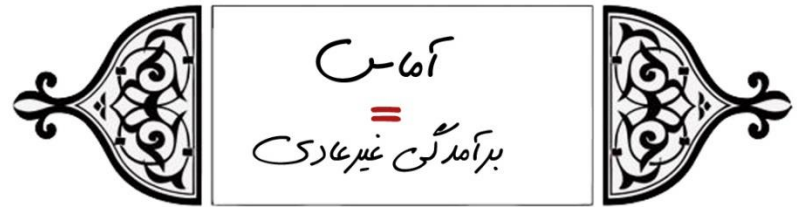
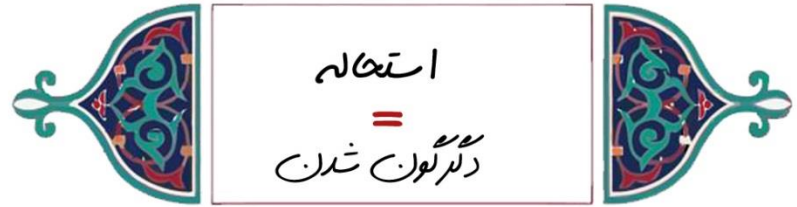
www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly



سال دوم

شماره نوزده

پنج شنبہ
۶ آبان
سال ۱۴۰۰

U

وبگاه کافیئر بوکلے

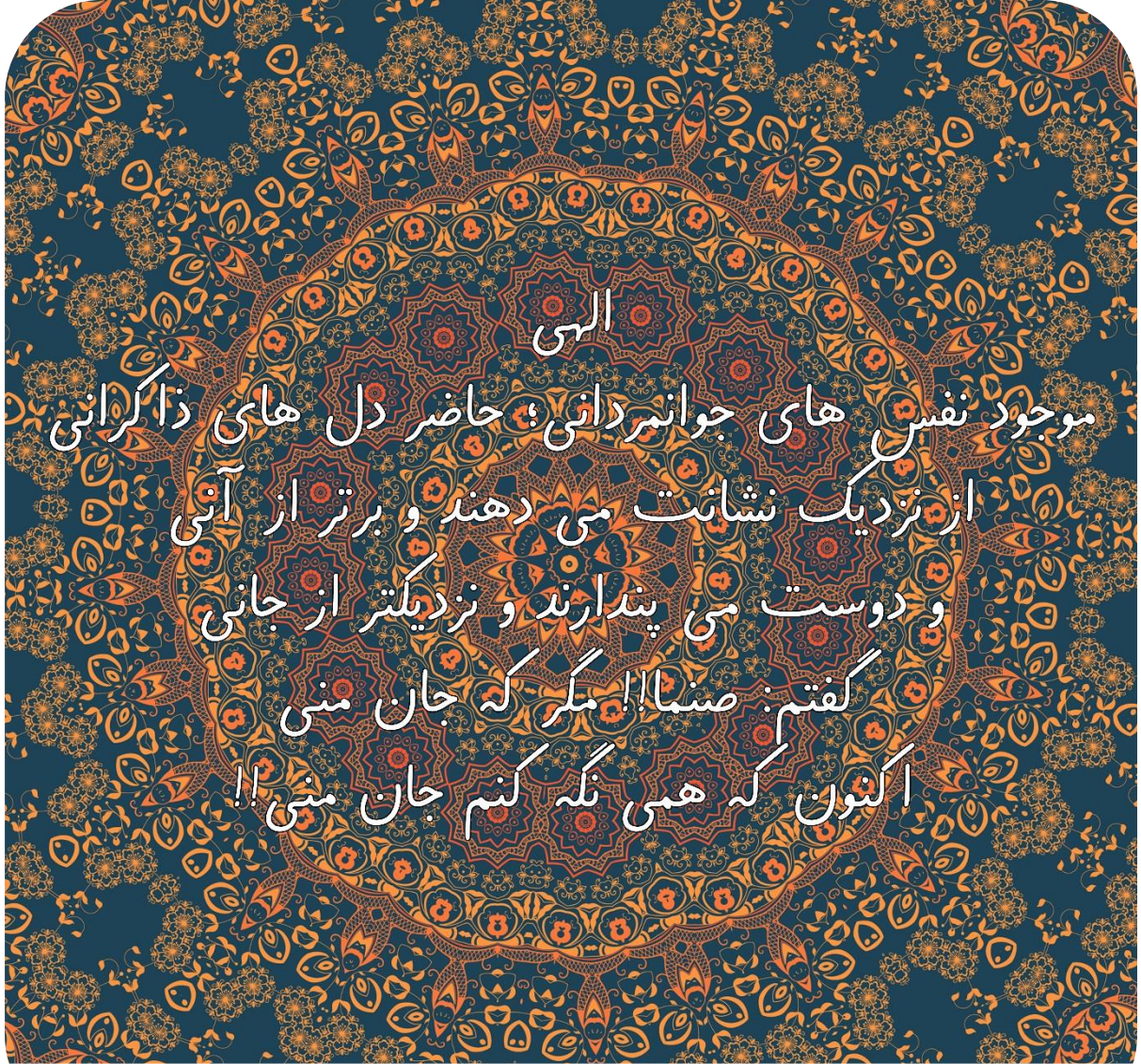
www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly



ماہنامہ
کافیئر بوکلے

تکہ ای از نمایشنامہ

مدویدنکو: چرا همیشه لباس سوگواری
می پوشی؟؟

ماشآ: لباس سیاہ می پوشم تا با
زندگی ام مطابقت داشته باشم, من
غمگینم.

مرغ دریایی

نویسنده:

آنتون پموف



n

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

سال دوحہ

شماره نوزده

پنج شنبہ

۶ آبان

سال ۱۴۰۰

4

وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلی

caffeinebookly

پدر لیلی خاموش و شرم آلود به زمین چشم دوخته بود و حرفی نمی زد. در این سکوت آزاردهنده، هیچ یک از حاضران جرئت نکرد کلمه ای حرف بزنند و یا چیزی بگویند. چون سکوت به درازا کشید، باز هم پدر قیس به حرف آمد: می دانی که در این زمانه و در میان قبایل عرب، معروف ترین و مشهورترین امیر، من هستم. پر قدرت و ثروتمند و با اسباب و نعمتهای فراوان، خداوند از همه نوع آسایش زندگی برایم فراهم کرده است و در میان مردم از احترام زیادی برخوردارم. با همه اینها اعتراف می کنم که دختر عزیز تو در این سرزمین، گوهر گرانبها و بیگانه ایست که ما طالب آنیم. انتظار دارم که تو با روشن بینی و بصیرتی که داری این گوهر بی همتا را به دست اهلش بسپاری و بدانی که خواستار واقعی او ما هستیم نه هیچکس دیگر. بدانی بی هیچ مانع و اکراهی به پای دخترت می ریزیم. هر تشریفات که سزاوار بدانی، با رضایت کامل انجام خواهد شد و هر عزت و اکرامی که شایسته اوست، رعایت خواهیم کرد.

معروفترین این زمانه
دانی که منم در این میانه
هم حشمت و هم خزینه دارم
هم آلت مهر و کینه دارم
من در خرم و تو در فروشی
بفروش متاع اگر بهوشی
چندان که بها کنی پدیدار
هستم به زیادتی خریدار

امیر چند لحظه ای مکت کرد و با ادامه داد: «اکنون ما منتظر پاسخ تو هستیم. آیا با این ازدواج موافقت می کنی، یا اینکه می خواهی با مخالفت خود بذر اختلاف را میان این دو قبیله بزرگ بیاشی؟؟»

امیر قبیله عامریان خاموش شد و بازهم سکوتی سنگین بر مجلس حاکم گشت. لیلی در پشت پرده، صورت خود را با ناخن می خراشید. از این سکوت پدرش می ترسید. اگر جواب منفی داد، چه پیش می آمد؟؟ دایه که حال لیلی را می فهمید، سعی می کرد سخنان مهرآمیز بگوید و او را دلداری دهد.

بعد از چند دقیقه سکوت، پدر لیلی به حرف آمد و با صدای گرفته ای گفت: «ای بزرگزاده، ای امیر عامریان، سخنانت سنجیده و نیکوست. حرف از عشق و ازدواج، حرفی خسته و پسندیده است. آنچه از شکوه و جلال و نعمت خویش فرمودی، همه راست و درست. کیست که از جوانمردی و کرم تو داستانها نشنیده باشد؟؟ پسر تو نیز، جوانی آرام و وارسته است، زیبارو و جوانمرد است؛ ولی در حال حاضر «مجنون» است و حکایت جنون او را همگان شنیده اند. چگونه از من توقع داری که دختر دلبندم را به یک مجنون بسپارم و به این وصلت راضی شوم؟؟»

فرزند تو گرچه هست پدرام
فرخ نبود چو هست خود کام
دیوانگی همی نماید
دیوانه حریف ما نشاید

تو از من می خواهی تا خود را روی آتش افروخته ای بیندازم و
زنده زنده بسوزم و خاکستر شوم. اگر شرط جوانمردی و دوستی
چنین است من حرفی ندارم، ولی بدان که با این ازدواج
بدبختی و مصیبتی حاصل خواهد شد که صد هزار بار از فایده اش
بیشتر است. ثروت و قدرت تو زیاد است و قادر به انجام خیلی
از کارها هستی، ولی در این مورد، دست تقدیر و سرنوشت از من
و تو قویتر است.

گویی فلک می خواهد در یک مورد هم که شده با تو نباشد و علیه
تو روزگار راقم زند. پسر تو از شدت هواپرستی، رفتارهای
ناشایستی انجام می دهد که دوست و دشمن به او می خندند و
او را مجنون می دانند. می بینی که من نمی توانم با این
وصلت، آبروی خویش را ببرم و معذک که خاص و عام بشوم، نه
امیر، پسر دیوانه تو لایق دختر من نیست.

اول به دعا عنایتی کن
و آنکه وفا حکایتی کن
تا او نشود درست گوهر
این قصه نگفتنیست دیگر

اگر واقعاً خواستار این وصلت هستی، برو و بادعاهای راستین از خدا بخواه که او را شفا دهد. اگر شفا یافت، آن وقت نزد ما بیا تا در این باره بیشتر حرف بزنیم.

دانی که عرب چه عیبجویند
این کار کنم مرا چه گویند؟
با من بکن این سخن فراموش
ختم است برین وگشت خاموش

تو خود از امیران عربی و از غیرت و سختگیری نژاد عرب با خبری و می دانی که اگر من به این کار رضایت دهم، چه حرفها که پشت سرم خواندزد. خواهش من از شما این است که به طور کلی این سخن را فراموش کنید و حرفهای مرا به عنوان نقطه پایان این ماجرا بپذیرید.

تو خود از امیران عربی و از غیرت و سختگیری نژاد عرب با خبری و می دانی که اگر من به این کار رضایت دهم، چه حرفها که پشت سرم خواندزد. خواهش من از شما این است که به طور کلی این سخن را فراموش کنید و حرفهای مرا به عنوان نقطه پایان این ماجرا بپذیرید.

امیر با ناباوری چشم به دهان میزبان خود دوخته بود که چگونه با این گستاخی با اون سخن می گوید. همراهان او نیز متعجب و حیران بودند و نمی دانستند که چه عکس العملی از خود نشان دهند.

لیلی با شنیدن حرفهای پدرش، در دامان دایه افتاد و از هوش رفت. دایته با زحمت بسیار و کشان کشان او را به اتاق دیگری برد.

بعد از سخنان سرد و اهانت آمیز پدر لیلی، دیگر حرفی برای گفتن باقی نمانده بود و کسی به جرئت حرف زدن نداشت.

سال دوہ

شماره نوزده

پنج شنبہ
۶ آبان
سال ۱۴۰۰

۱۳

وبگاه کافئین بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافئین بوکلے

[caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)

کانال تلگرام
کافئین بوکلے

[caffeinebookly](https://www.telegram.com/caffeinebookly)

ما پیغم و می و مطرب و این خلیج خراب
جان و دل و جام و جامہ پر درد شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب
ازاد ز خاک و باد و آرائش و آب

سال دوہ

شماره نوزده

پنج شنبه
۶ آبان
سال ۱۴۰۰

۱۴

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

شب ایستاده است.
خیره نگاه او
بر چهارچوب پنجره من
سر تا به پای پرسش، امّا
اندیشناک مانده و خاموش
شاید

از هیچ سو جواب نیاید.
دیری است مانده یک جسد سرد
در خلوت کبود اتاقم.
هر عضو آن ز عضو دگر دور مانده است.
گویی که قطعه، قطعه دیگر را
از خویش رانده است.



سال دوہ

شماره نوزده

پنج شنبہ

۶ آبان

سال ۱۴۰۰



وبگاه کافیئر بوکلی

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلی

[caffeinebookly](https://www.caffeinebookly.com)

کانال تلگرام
کافیئر بوکلی

[caffeinebookly](https://www.caffeinebookly.com)

نُورہ دو بالزاک نویسنده نامدار فرانسوی است که او را پیشوای مکتب واقع‌گرایی (ادبیات) اجتماعی می‌دانند. بالزاک در خانواده ای میانه حال در شهر تور، فرانسه به دنیا آمد. در هشت سالگی به مدرسه ای شبانه روزی فرستاده شد، اما در ۱۸۱۳ مدرسه را ترک کرد و سال بعد همراه با خانواده راهی پاریس شد. در ۱۸۱۹ در رشته حقوق مدرک گرفت، اما به رغم خواست خانواده بر آن شد تا به ادبیات بپردازد.

آثار بالزاک آینه ای از جامعه فرانسه روزگار اوست. او افراد هر طبقه اجتماعی، از اشراف فرهیخته گرفته تا دهقانان عامی را در کمدی انسانی خودجای می‌دهد و جنبه های گوناگون شخصیتی آنان را در معرض نمایش می‌گذارد. بهره گیری او از شگرد ایجاد پیوند میان شخصیت ها و تکرار حضور آنها در داستان های مختلف موجب می‌شود تا در گسترش روانشناسی شخصیت های منفرد توفیق یابد.

واقع گرایی (ادبیات) عریان و بدبینی بالزاک به سرشت انسانی که در آثارش هویداست، او را زمینه ساز ایجاد جنبش طبیعت‌گرایی (ادبیات) در ادبیات فرانسه کرده‌است. تأثیر او بر بسیاری از نویسندگان ناتورالیست از جمله امیل زولا کاملاً آشکار است. عوامل بسیاری در این بدبینی سهیم بودند، مثل دوران کودکی و اوضاع اجتماعی زمان او.

برخی آثار انوره دو بالزاک

شوان ها (۱۸۲۹م) (۱۲۰۸هـ ش)

گویسک رباخوار (۱۸۳۰م) (۱۲۰۹هـ ش)

چرم ساغری (۱۸۳۱م) (۱۲۱۰هـ ش)

سرهنگ شابر (۱۸۳۲م) (۱۲۱۱هـ ش)

اوژنی گراندہ (۱۸۳۳م) (۱۲۱۲هـ ش)

عشق کیمیاگر (۱۸۳۴م) (۱۲۱۳هـ ش)

باباگوریو (۱۸۳۵م) (۱۲۱۴هـ ش)

برخی آثار انوره دو بالزاک

زنبق درہ (۱۸۳۶م) (۱۲۱۵هـ ش)

پیردختر (۱۸۳۷م) (۱۲۱۶هـ ش)

سزار بیروتو (۱۸۳۷م) (۱۲۱۶هـ ش)

کشیش دهکده (۱۸۴۱م) (۱۲۲۰هـ ش)

اورسولا میروئہ (۱۸۴۲م) (۱۲۲۱هـ ش)

دام گستر (۱۸۴۲م) (۱۲۲۱هـ ش)

زن سی سالہ (۱۸۴۲م) (۱۲۴۲هـ ش)

سال دوم

شماره نوزده

پنج شنبه
۶ آبان
سال ۱۴۰۰

۱۷

وبگاه کافیئر بوکلے

www.caffeinebookly.com

اینستاگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

کانال تلگرام
کافیئر بوکلے

caffeinebookly

” هر چقدر از زندگی متشکر باشی،
زندگی چیزهای بیشتری
برای تشکر کردن به تو میدهد
“